

در پیرامون محتوی تاریخی
علائق خاقانی با مرآه

و باخاندان آقسنقری احمدیلی آذربایجان
و بررسی بعضی از جهات زندگی شاعر

غفار کندی

دکتر در ادبیات

۳

چنانکه در بالا گفته شد دو نامه خاقانی که بسال ۵۷۲ از تبریز به
بکتر نوشته شده برای بررسی سلسله حوادث تاریخی قلعه روئین دژ و عاقبت
قیام سال ۵۶۸ در آن و علایق خاقانی با این حوادث دارای اهمیت خاصی
است از این رو در این جا به بررسی مدلول هر دو نامه می پردازیم :

الف. درباره نامه شماره یک : که متن آن در «منشآت خاقانی» در
صفحات ۶۹-۷۳ چون نامه شماره یازده بعنوان نامه به سیف الدین سپهسالار
چاپ شده دارای دو متن دست نویس است و متن آن ضمن «منشآت خاقانی»
نسخه خطی لالا اسمعیل و شهید علی پاشا آمده است و دو بار در «مجموعه
نامه های خاقانی و منشآت خاقانی» در تهران بچاپ رسیده است و نامه شماره
دوم که متن آن هم در ذیل این مقال خواهد آمد و دارای سه متن دست
نویس است که ضمن دست نویس «دیوان خاقانی» نسخه خطی کتابخانه

ملی پاریس و نامه‌های خاقانی نسخه خطی کتابخانه لالا اسمعیل و «منشآت خاقانی» نسخه خطی کتابخانه شهید علی پاشا آمده و چهار دفعه در «مجموعه نامه‌های خاقانی»، «منشآت خاقانی»، «اسناد و مدارک تاریخی» و «نامه‌های خاقانی» در تهران چاپ شده است. این نامه در «منشآت خاقانی» چون نامه شماره دو (۱۹-۲۶) بچاپ رسیده و متن هر دو نامه از لحاظ مندرجات آن چنانکه شاید و باید تا بحال مورد بررسی نبوده است. هویت مخاطب خاقانی در نامه شماره یک تا بحال بدرستی معلوم نگردیده و این نامه بعنوان «نامه خاقانی به سیف‌الدین سپهسالار» معرفی گردیده و نامه شماره دوم که متن آن در ذیل این مقال خواهد آمد چون از نخست سرلوحه‌ای بعنوان سیف‌الدین بکتمر شاه ارمن را دارد از این رو مخاطب خاقانی در این نوشته بدرستی سیف‌الدین بکتمر شاه ارمن معرفی شده است. آقای احمدییک آتش در مورد مندرجات نامه شماره یک و نامه شماره دو ملاحظاتی دارند که در این جا به ترتیب درج میشود. ایشان در نشریه انجمن تاریخ ترک درباره نامه «شماره یک» می‌نویسند: «این نامه بمناسبت آمدن امیر سیف‌الدین غلمی به نزد اتابک اعظم ایلام گزارشته شده او از سال ۵۴۱-۵۶۸ اتابک بود. باشد که خاقانی با این شخص در سفر حج با او همراه بوده و آشنا شده. از موقعیت جدید او خیلی امیدوار است. به نظر شاعر چون سلطان محمود غزنوی موفق به تشکیل یک دولت بزرگی خواهد شد و در نامه از این مطلب گفتگو شده است». مرحوم آتش در برآمد خودشان در نخستین کنگره ایرانشناسان منعقد در تهران در این باره چنین گفته‌اند: «نامه دیگریست که به پهلوان ثغور آذربایجان سپهسالار سیف‌الدین نوشته است در نسخه دیگر نامه نهم می‌باشد». از افاده «اتابک اعظم» مقصود

خاقانی شمس‌الدین ایلدگز نمی‌باشد زیرا شمس‌الدین ایلدگز در سال تحریر نامه که ۵۷۲ هجری قمری است چندی بود که مرده بود. مقصد خاقانی از «اتابک اعظم» جهان پهلوان اتابک اعظم است که پس از وفات پدر اتابک اعظم شد و در حکمرانی طغرل سوم که بسال ۵۷۱ رخداد اتابک اعظم بود و راوندی در این باره می‌نویسد: «ویادشاه اسلام ملک معظم اتابک اعظم خاقان عجم شمس‌الدینا والدین نصره الاسلام والمسلمین ابو جعفر محمد بن ایلدگز رحمه‌الله». خواجه رشیدالدین فضل‌الله در «جامع التواریخ» ملاحظاتی بقرار ذیل دارد: «وبرائر آن بعد از یکماه خبر وفات اتابک ایلدگز رسید در سنه احدی و سبعین و خمسمائة و پسرش نصره‌الدین جهان پهلوان اتابک اعظم شد».

نامه «شماره یکم» پیش از نامه شماره دوم به بکتمر نوشته شده و ما هم از روی این تقدم آنرا نامه شماره یک می‌نامیم و آنچه از متن آن برمی‌آید این است که خاقانی پیش از برآه افتادن بکتمر بعراق عجم به پیش اتابک اعظم جهان پهلوان در حضور سیف‌الدین بکتمر بوده و او را برآه انداخته است. بکتمر بعد از رسیدن به عراق نامه‌ای به خاقانی فرستاده و خاقانی نیز این نامه را در پاسخ نامه بکتمر که متن آن در دست نیست فرستاده و این پاسخ شاعر درباره مدلول نامه بکتمر آگاهی‌هایی بدست میدهد و نشان ده «ثنای زمین پیمای» شاعر در حق بکتمر پیش از نوشتن نامه می‌باشد: «سعادت رسان مفاوضه موکب مجداسمی امیر سپاه سالار... سیف‌الدوله والدین... پهلوان ثغور آذربایجان... به کهمتر و خادم رسید و امداد مبرت و مراد مسرت رسانید مبهج ارواح و مهیج ارتیاح گشت... و خادم از شرف وصول آن یتیمه بحر معانی تمیمه نحر معالی منشور اقبال

درس نهاد و گنج سعادت برس دستارچه بست و اگر چه داعی را که خادم داعی از مفارقت رکاب میمون بر جگر داشت مرهم نهاد و نوازش داد ... و کهتر و داعی بعد از اشک شور و داعی ریختن در اشک شیرین بشاشت ریختن آمد و به اندازه صد هزار لطایف اریحیات که در تضاعیف آن تحیّات تضمین فرموده بود سلام و خدمت و ثنا و مدحت مجدداً فرستاد و دعای فلک فرسای و ثنای زمین پیمای بر صفحات اذکار روان داشت و تازه گردانید.

در نامهٔ سیف‌الدین بکتمر بخاقانی از چگونگی پذیرفته شدن بکتمر در دربار جهان پهلوان سخن بمیان آمده بوده و این ملاقات اهمیت سیاسی خاصی داشته و درین مردم هم این حوادث شایع بوده و از نوشتهٔ خاقانی چنین برمیآید که پیش از شروع حوادث ناهنجار بکتمر به جهان پهلوان نزدیک بوده و در روزهای پیش از ملاقات نارضائی و شکر آبی در فی مابین وجود داشته است. خاقانی از این دوباره نزدیکی بکتمر به جهان پهلوان شادمانست و به نتایج این مودت باز یافته از لحاظ سیاسی خیلی خیلی امیدوار. بجائائی که این ملاقات و نزدیکی را از لحاظ سیاسی با نزدیکی سلطان محمود غزنوی با نوح بن منصور سامانی مقایسه می‌کند و برای آیندهٔ بکتمر که در «مفتتح حال» بوده موقعیت‌های چشم‌گیری پیش‌بینی میکند و می‌خواهد بکتمر به جهان پهلوان نزدیکتر باشد: «و چون آوازهٔ سلوت رسان رسید که موکب مجد مجلس اسمی که آفتاب ذروهٔ مکارم است بر بیت‌الشرف جلال و ارج کمال آسمان سیادت بارگاه معظم ... مؤید آل سلجوق ... اعظم اتابک ... نزول یافت بر موجب این اتصال سعد معلوم کرد که تهمتن دوران بر حضرت کیخسرو زمان رسید و خضر عالم بجوار اسکندر ثانی مستأنس گشت و بهرام رسیده بخدمت

پرویز اسلام آرمیده شد... والحمدلله علی هذه البشایر شکرا و خواننده و خواننده آمده است کی میر محمود سبکتکین در مفتتح حال خویش سیف الدوله لقب داشت چون بخدمت ملک رضی سید سامانیان پیوست از آن حضرت در افروخت و سعادت‌های تازه دریافت و دولتهای بی اندازه بدست کرد امروز بحمدالله تعالی ذات اشرف مجلس اسمی سیف الدوله والدین به اسم و لقب و محمدرت و مکرمات وارث عهد محمود سبکتکین است و ذات مقدس جهان‌داری معظم اتابک اعظم نصرالله و عظم شانه بقدرت و مکانت هزار ملک رضی سامانی حقیقت است که مجلس اسمی از آن حضرت علیا و ساحت کبریا نورالله و مدظلها بر وفق نیت و حساب امنیت صد هزار غنائم عزت و فتوح رتبت ادخار کرده باشد انشاءالله تعالی بر کافه معتقدان خدمت و صلادقان مودت فرض عین است که بر مبشران این سعادت عظمی به تهنیت جانها نثار و ایثار کنند». و اما «بر افروختگی» کار بکتمر صریحاً معلوم نیست که بحساب کی و کدام دولت بایستی باشد. آیا جهان‌پهلوان می‌خواسته از بکتمر بر علیه فلک‌الدین و برادرش علاء‌الدین کرب ارسلان و یا پادشاه ارمن استفاده کند. آیا بکتمر خود در آن روزها چون محمود غزنوی افکار دور و بلندی درس داشته از جهان‌پهلوان برای نیل بمقاصدش می‌خواسته استفاده کند. احتمال آخری صحیح‌تر می‌نماید. چنانکه گفته شد با اینکه بکتمر در «مفتتح حال» بود او نیز چون محمود غزنوی عزمی و قصدی داشته و به جهان‌پهلوان با مقصد سیاسی حساب شده‌ای نزدیک میشده و اسم مذهبی بکتمر نیز محمود بوده است. چنانکه خاقانی در این نامه پیش‌بینی کرده بود کار بکتمر بعد از این حوادث پیشی گرفته و او بعد از حوادث روئین‌دژ به آذربایجان و اتابکیان آن دیار استظهار

داشته و در نتیجه موقعیت ممتاز سیاسی و استفاده از ضدیت‌های موجود توانست بعد از کشته شدن قزل‌ارسلان و وفات صلاح‌الدین ایوبی خود را سلطان اعلام کند و اگر کشته نمیشد کارهای بزرگی را عامل می‌بود و چنانکه از نوشته‌های خاقانی برمی‌آید سیف‌الدین بسلا ۵۷۲ هم دارای شخصیت ممتازی بوده است. خاقانی میخواست به مناسبت موقعیت چشم‌گیری که نصیب دوست نزدیکش بکتمر شده بود تهنیت‌ها بنویسد. می‌خواست که «خدمتی مشبع و مشروح تضمین کند که متضمن دقایق دوستداری و طرایق خدمتکاری باشد و از اسرار ولای خاطر و صفای ضمیر بیشتر اعلام کند و از لوعت فراق زدگی عهد خدمت را از فرط نیازمندی زلفت حکایت آغازد» و چون قاصدان تعجیل داشته‌اند لذا بدین مختصر کفایت کرد ماست: «اما قاصدان به تعجیل بیرون آمدند و درنگ چندان باز نمودند که رکض الخیل جنیبه بعنیه به صحرا باز خورد تا جوف اللیل سفینه بسفینه بدریا باز رسد. لاجرم خادم در اتساع فرق افتاد و از مکنونات ضمیر در عقد موالات شرحی بواجبی نتوانست دادن ... و سرعان قلم باز کشید تا بدین لعمه مختصر اختصار افتاد». خاقانی نامه‌اش را توسط همام‌الدین نامی که او را با عنایینی چون «مؤمن ممکن»، «مجدد الصدور» می‌ستایند گویا او در غیاب بکتمر عهدمدار امور او بوده فرستاده و از او خواهش دارد که نامه‌ها را به پیوست نوشته‌ای که او به بکتمر خواهد فرستاد بحضور سیف‌الدین تقدیم دارد و باشد که نامه از تبریز به روئین دژ و از روئین دژ به همدان فرستاده شده است: «و همانا قلم شریف مجلس اشرف صدراخلص اخص مؤتمن ممکن محترم مکرم همام‌الدین ... در خدمتی که نویسد عذر کهنتر و خادم را از جوار عز و جناب مجد مجلس اسمی اسماء الله تعالی و نوره تمهید در

خواهد ان شاء الله تعالی». شاعر به امیرالکتاب فخرالوزراء رییب‌الدین سلام فراوان می‌فرستد و باشد که این رییب‌الدین وزیر اتابک اوزبک و یا پدر او باشد که نسوی در تاریخ خود از اعمال خیر این سیاست‌مدار و شخصیت مشهور سخن بمیان آورده و او در زمان حکمرانی جلال‌الدین خوارزمشاه در تبریز از سیاست دوری کرده و درخانه مسکونی خود مدرسه مهمی تأسیس کرده بوده است. او کتابخانه‌ای نیز در جنب مسجد جامع تبریز داشته که سعدالدین وراوینی نویسنده مشهور آذربایجانی از متن طبری مرزبان نامه آن کتابخانه «مرزبان نامه» را بنام رییب‌الدین بقاری برگردانیده و قسمت‌هایی بر آن افزوده است. سعدالدین در مقدمه و ختم آن کتاب از رییب‌الدین سخن بمیان آورده و او سخت تحت تأثیر نثر خاقانی بوده است. در کتاب «صریح الملك» ضمن بر شماری موقوفات «گوی مسجد» تبریز از زمین‌های رییب‌آباد که شاید این اراضی نیز منسوب به رییب‌الدین مذکور باشد سخن بمیان آمده و این اراضی بیرون از دروازه ورجی و در راه شب عتیق بوده است. مرحوم محمد قزوینی در مقدمه‌ای که بر «مرزبان نامه» نوشته از شرح تفسیر طبری که در کتابخانه مسجد جامع تبریز رییب‌الدین بن دندان محافظه میشده و حالا جلدی از آن در موزه ملی پاریس نگهداری میشود سخن بمیان آورده و گویا جلد‌های این اثر نفیس بعدها از طرف شاه عباس صفوی به استان صفویه وقف شده و حالا جلد‌هایی از آن کتاب در موزه ایران باستان و کتابخانه چهل ستون اصفهان است. آنچه بیاد دارم این است که مرحوم سید عبدالرحیم خلخانی در مقاله‌ای که راجع به مقبره شیخ صفی و کتب باقی مانده آن سالها پیش در مجله «ارمغان» نوشته از جلد‌های موجود در استانه اردبیل هم گفت‌گویی

دارد که طالع آن جلدها بر اینم معلوم نیست. رییب الدین مذکور با امرای قره‌داغ نیز نزدیک بوده است.

متن نامه «شماره دوم» خاقانی که به بکتمر نوشته شده در دست نویس‌های نامه‌های خاقانی نسخه کتابخانه ملی پاریس و نسخه کتابخانه لالا اسمعیل دارای سر لوحه ذیل است: «این نامه را بحضرت ملك سعید شهید عادل سیف الدنيا والدين ناصر الاسلام والمسلمین ظهیر الملوك فی العالمین اعدل الخافقین عمدة اعظم السلاطین محیی المکارم شاه ارمن بکتمر قدس الله روحه فرستاد». این سر لوحه را کاتبین به این نامه داده‌اند. عبارات «ملك شهید و رحمة الله» مبین این مدعاست. این نامه سه نسخه دست نویس دارد. نسخه کتابخانه شهید علی پاشا، نسخه کتابخانه لالا اسمعیل و نسخه کتابخانه ملی پاریس و تا بحال چهار بار ضمن «مجموعه نامه‌های خاقانی»، «نامه‌های خاقانی»، «منشآت خاقانی» و در «اسناد و مدارک تاریخی» چاپ شده و به متن چاپی آقای سید علی مؤید ثابتی تحریر یافته‌ای راه یافته و ملاحظات آقای احمد آتش بازگشای مضمون نامه نمی‌باشد. ایشان در نوشته‌شان بعنوان «مجموعه نامه‌های خاقانی- خاقانی مکتوبلاری درگیسی» می‌نویسند: «نامه شماره دو صفحات ۳۴ - ۳۶ به شاه ارمن سیف‌الدین بکتمر نوشته شده است بکتمر از سال ۵۸۱ (۱۱۸۵) تا سال ۵۸۹ (۱۱۹۳) پادشاه ارمن و صاحب اخلاط بود و نامه بمناسبت عودت این پادشاه از عراق نوشته شده است. در این زمان خاقانی می‌خواست به سیاحت بجائی برود و در جوار تبریز بوده. در آن روزها از طرف «مفاخر بقراتیون» «سلطان النصاری» پادشاه گرجستان رسولانی آمده بودند و برای برگردانیدن آنان يك ماه تمام وقت لازم آمده و خاقانی نامه را

بعد از آن نوشته . آقای استاد آتش در برآمدشان که عنوان «یک نسخه دست نویس تازه از منشآت خاقانی» را دارد در این باره می نویسد: «نامه شماره یازده برگه ۸۱ آ - ۸۳ آ نامه ایست که خطاب بسیف الدین که خاقانی او را با القاب پهلوان عراق ، مرزبان آذربایجان ، غیاث الحج نامیده است نوشته شده و در نسخه دیگر منشآت دومین نامه است و در نسخه دیگر نام این شخص بکتمر قید شده است و این نام در این نسخه موجود نیست». چنانکه از متن نامه شماره دوم برمی آید ناله به امیر سپهسالار سیف الدین والدین ، پهلوان عراق ، مرزبان آذربایجان نوشته شده و عناوین مخاطب آن با عناوین مخاطب نامه شماره یک از هر جهت یکی می نماید و سر لوحه مندرجه در بالا صریحاً دلالت بر نوشتن نامه پیش از پیداشاهی رسیدن بکتمر می کند و آنچه از مضمون ناله برمی آید این است: بکتمر در ملاقات با جهان پهلوان موقعیت سیاسی چشم گیری بدست آورده و جهان پهلوان جایگاه او را ارتقا داده و این از هر جهت موجب شادی خاقانی بوده است : «و چون اخبار سلوت رسان ادعها الله میرسد که موکب مجدد مجلس اسمی را مجده الله اسماء از انساع جاه و ارتفاع پایگاه و تجدد مناصب علیاء و مراتب شماء چه در افزای شکوه و ابهت حاصل آمدست خادم از خرمی این اخبار بعوض دستار سر درمی اندازد و جهت حفظ و کلاست را فواتح و قوارع می پردازد و دعاء اخلاص آمیز صدق پیوند می آغازد» تا بکتمر در عراق بوده شاعر «بر دست قاصدان اوهام به صبح و شام به وصول کوکبه او» عراقیان را تهنیت می فرستاده و حالا که او از عراق به آذربایجان عودت کرده «خطبه را» تهنیت می گوید . خاقانی با دقت تمام متوجه مذاکرات بکتمر با جهان پهلوان در عراق بوده و او

پس از مذاکره با اتابك اعظم جهان پهلوان که در این سالیان بابر از ندگی تمام همه کاره دولت سلجوقیان عراق بود با موفقیت تمام از «پیش تخت آسمان سایه» به فرخ اخترى سرسبز و خرم مکرم و معظم» به آذربایجان بر آمده و «صدای بلند نامی بکتمر» «در تجویف هوا پیچیده بود». افادات و خواسته‌های خاقانی در نامه صمیمانه و درعین حال پخته و سیاستمدارانه است و می‌خواهد به بکتمر صمیمانه و دوستانه و درعین حال سیاستمدارانه حالی کند که از حرکت او بعراق تا تحریر نامه فکر و خیالش در پی او بوده و تا خبر رسیدن بکتمر را شنیده می‌خواسته با دیگر «مشتاقان» با استقبال او بشتابد و خیال می‌کرده و «اغلب ظن» چنان بوده که موکب بکتمر «بدین جانب» بسوی تبریز گذر خواهد کرد و می‌خواسته‌اند بدانند که از کدام سمت به شهر خواهد رسید. چنانکه گفتیم خاقانی در دوران سکونت در تبریز بیشتر اوقات در سیر و سیاحت بود و در این اوان هم قصد داشته سفری برود و با این حال منتظر بکتمر بوده است: «و خادم نیز اگر چه سفری در پیش داشت جهت زیارت اصفیاء را هم منتظر بود تا بموافقت دیگر دوستانان دولت روح پاك را به عرض جسد آلوده به استقبال کوکبه مجد مجلس اسمی فرستد و سعادت اجتماع دریابد». در همین اوان بکتمر روی ملاحظات خاصی به یکبار «به سه فرسنگی از چهار حدود تبریز عنان بگردانیده و آفتاب وار به شرفه بیت الشرف محروسه معظم عظمها الله و شرفها ببقاء مالکها پیوسته و اقامت فرمود». از این عبارات خاقانی چنین بر می‌آید که بکتمر در نزدیکی‌های تبریز جایگاه مستحکمی را در دست داشته و جایگاه و حکمرانی او از تبریز دور نبوده است. در پی این حال و احوال خاقانی باز هم می‌خواسته به بکتمر تهنیت نامه فرستد

و موفقیت و عودتش را بسلامتی تبریک گوید و از نوشته خاقانی بودن «محرر و سئمه معظم» بکتم در روئین دژ و حوالی ازهر جهت معین و آشکار است: «خادم خواست که تهنیت نامه بنویسد و روئین دژ میمون را بمعادوت اسفندیار عهد و قله البرز مبارک را بحضور فریدون روزگار و فلک چهارم را به صعود مسیح مکارم و بهشت هشتم را به مکان ادريس معانی تهنیت کند». سطور ذیل دلیل بر بودن خاقانی پیش از حرکت بکتم بسوی عراق در نزد او می باشد و او در آن روز بعادت معمول برای بکتم «خالی زده» و در این خصوص شعری هم گفته که متن آن نیز در دست است. شاعر در این نامه بیتی چند از آنرا نقل کرده و حوادث گذشته را بیاد بکتم می اندازد. در این حال و احوال که بکتم در روئین دژ بود خاقانی میخواست باز نامه ای باو نویسد: «بر خدمتی پیش دستی کند». «ناگهان ازدحام مشاغل و اقتحام شواغل در راه آمده» و در این بین عصمت الدین خواهر منوچهر دختر فریدون به تبریز رسیده و ایلچی های اخستان و جلال الدوله پادشاه ابنخاز به تبریز آمده اند. خاقانی به یکماه تمام مشغول پذیرائی آنها بوده و خواهش عودت شیروان را رد کرده است. نوشته شاعر باز هم دلیل بر ساکن بودن بکتم در نزدیکی تبریز است: «قرب یکماه به مراعات آن طایفه مشغول بود تا به الطف الحیل ایشانرا گسیل کرد و عذر نارفتن را تمهید درخواست چه تبریز با قرب الجوار مجلس اسمی که کعبه فضایل و قبله فواضل است خادم را هزار بار از شروان شریفتر می نماید». چنانکه گفتیم در آن زمان از شروان و تبریز تا بمکه سه ماه تمام راه بوده و از این رو معلوم میشود که عصمت الدین سه و یا چهار ماه با آخر سال ۵۷۲ مانده به تبریز آمده و در همین روزها بکتم از سفر عراق به روئین دژ باز گشته و

در آنجا به حکمرانی نشسته بوده و این می‌نماید که حوادث روئین‌دژ تا اواخر سال ۵۷۲ نیز دوام داشته و روئین‌دژ در این اوان در دست بکتمر بوده است. بکتمر سه ماه بآخر سال ۵۷۲ مانده در قلعه روئین‌دژ مریم شده و خاقانی نوشتن نامه را به تأخیر انداخته و در این روزها نامه‌ای از «دوات خانه مجلس اسمی» بخاقانی رسیده و در آن از بهبودی یافتن بکتمر سخن میرفته است: «خواست که عنان قلم ارسال کند ... خبر دادند که عرض اشرف مجلس اسمی را که روح مشخص است مبارک عارضه‌ای طاری شده است. خادم را در ساعت آتش و سواں از نهران خانه سینه پیام دماغ زبانه زد. اعصاب مادّ رسان از کار باز ماندند و انامل قلم گیر قوت قلم گرفتن نداشت» تا «در وقت چون دولت بی بهانه مفاوضه روح بخش راحت رسان از دوات خانه مجلس اسمی اسماء الله تعالی به خادم رسید و آوازه بشری رسان شایع گشت که عارضه سریع النفوذ به یمن عوافی و شفای وافی مبتدل گشت». در خاتمت نامه خاقانی از ریب‌الدین درمیخواهد که تنای وافی و عذر شاعر را «وقت ادای ایراد این خدمت مطّول از حضرت شریف مجلس اسمی لازال منسورا تمهید در خواهد». نامه را بادعای بکتمر خاتمه میدهد و از افاده «وداع همایون» بر می‌آید که خاقانی در رفتن بکتمر بعراق او را براه انداخته و واقف مقاصد او بوده و «فال موافق مقصد آمده» و بعد از عودت بکتمر میخواست بجانب او شتابد: «و به جناب معظّم و جوار مکرم و مشافهه اشرف و مفاکّهه الطّف که فاکهه ارواح است به غایت نیازمند و متعّش می‌باشد». در شرح نامه‌های خاقانی باخستان مطلبی از قلم افتاده که در این جا می‌آورم، هر دو نامه خاقانی باخستان از جهات بیشتری مندرجات نامه خاقانی که توسط امیر اصیل‌الدین بشروان فرستاده

شده بیاد می آورد.

تمام این گفته‌ها گوشه‌ای از محتوی تاریخی علائق خاقانی را با مراغه و با خاندان آفسنقری احمدیلی آذربایجان پس از گذشتن ۸۵۰ سال از ولادت شاعر بزرگ از جهاتی برای ما روشن می‌کند... وقت است که تاریخ فعالیت خاندان آفسنقری احمدیلی با تمام علائقش با دقت تمام و همه جانبه بطرز جدید علمی مورد بررسی قرار گیرد. در خلال این علائق است که نظامی گنجوی «هفت پیکر» را به نام یکی از نمایندگان شاخص این خاندان علاءالدین کرپ ارسال نوشت. نظامی در این اثر تاریخ فعالیت این خاندان را بطرز بدیعی شایسته بیان کرده و در آن از سهند عزیز دل آویز نیز سخن بمیان آورده... اشک شوق در چشمان حلقه زد چون گفته خاقانی «قلم این جا رسید سر بشکست» این سخن خاقانی را جامی هم خیلی دوست داشت و یکی از مثنویاتش را با تضمین این مصرع «ختم» می‌خواهد بکند. چون سخن باین جا رسید چون نوشته خاقانی در نامه به بکتمر «اشک طرب رقص کنان به دامن زمین پیوست» «واز غایت شادمانی جای آن داشت که بر انفصال روح بترسد». اینک این نوشته به همراه متن چهار نامه خاقانی که در واقع ذیل این مقال است تقدیم خوانندگان محترم می‌شود. در هر چهار نامه شاعر از اعتقادات و پندارهای مردم آذربایجان و از فرهنگ عامه آن با مهارت تمام استفاده‌هایی کرده که تکیه بر روی آنها از حوصله این نوشته خارج بود. خاقانی با نازک کاریهای سیاسی به سبب‌های دوری خود از شروان در دو نامه خود باخستان با بهام تمام اشاراتی دارد که از هر جهت قابل دقت و نمایاننده قدرت نویسندگی شاعر نیز می‌باشد. پختگی اسلوب، زیبایی کلام از مزیت‌های بدیعی هر چهار

نامه می باشد ... بهر حال نوشته را با نقل سطوری چند از ابو عبدالله عین-
القضاة المیانجی افتخار آذربایجان بیایان میرسانیم : « جوانمردا چندان
که توانی از مال و جاه و از قلم و زبان از هیچ کس دریغ مدار که وقت آید
که خواهی خیری کنی و نتوانی ». در ترتیب متن هر چهار نامه « منشآت
خاقانی » نسخه خطی کتابخانه شهید علی پاشا و کتابخانه لالا اسمعیل اساس
گرفته شد بدیگر نسخ خطی و چاپی نامه های خاقانی نیز مراجعاتی رخداد.
در ترتیب متن نامه کار آقای محمد روشن بدقت تمام درمدا نظر بوده است.
در مواردی که سهوی در اصل متن بود آن کلمه میان () قرار گرفت
و صحیح همان کلمه میان [] گذاشته شد و کلمات افتاده و تکرار شده
هم بهمین قرار بر متن افزوده شد . اصلاحات در متن بدستاری نسخ چاپی
و خطی نسخه های منشآت خاقانی بعمل آمد و مقاله در اردیبهشت ماه سال
۱۳۵۳ خورشیدی نوشته شد .

III

نامه شماره يك خاقانی به اخستان

در جواب و تهنیت نامه بولادت و شکر خلعت

خدمة العبد المخلص حسان العجم الحقایقی

زندگانی بارگاه علیا و پیشگاه کبریا خدایگان مطلق پادشاه بحق
خسرو راستین کیخسرو زمان و زمین ملک رحیم مشفق مالک ملک المشرق
افسر خدای کشور گشای وهاب مغنی مغنی اریحی غازی موحد صدیق
مهتدی مجاهد مجتهد مرابط قاهر مقتدر مقسط ولی الله جلال الدنیا و
الدین ملک الاسلام والملة و المسلمین ملک الرحمة فی الدنیا المظفر من

السماء در مزید مرتبت جهاننداری و تخلید منقبت شهر یاری و تازه داشتن مکرمت و زنده گردانیدن معدلت و تربیت کردن خلفاء ملت و تقویت دادن ضعفاء امت هم عنان خلود و هم برهان بقاء ابدیاد و ذات معظم خدایگانی کی از عقل و نفس آسمانی علق نفیس آفرینش است و (و) لطیفه کاینات و (تخته) [نخبة] موجودات ابدالدهر بر تخت کیان تاجدار و تاج و تخت از وجود جهاننداری برخوردار جذبۀ خداوندی حبل الله مظلومان و سایه رکاب خدایگانی گریزگاه معصومان و گردن سروران رهین طوق احسان و سرگردان در ربقة فرمان زمان و زمین طایع جهان و جهانیان خاضع ملوک موالی و سلاطین موالی آفاق و انفس طوقدار افلاک و انجم پیشکار ایام مأمور و دهر منقاد و ایزد تعالی کافی مهمات و کفیل مراد بنده دولتخواه سلام و خدمت و ثنا و مدحت از سینه اخلاص (می) پرورد و جان صدق پیوند بر دوام می فرستد و از سر عقیدت صافی در بندگی و طوینت خالص در دوست داری ادعیه عرش فرسای و ائینه آفاق پیمای می راند و در صف نعال عبودیت رخسار جان بر خاک آستان می مالد و زمین بوس مهر بندگی کی بر خاک درگاه معظم نقش می بندد و بدست بوس اعلی کی مطلوب اسکندری و منظور کیخسروی در آن تضمین است یعنی چشمه حیوة زای و جام جهان نما ی بنده نیازمند تر از آنست کی حیوان بیابان بریده باب حیوان و صدف شوارب چشیده بسحاب نیسان و از تأسف بازماندگی از زمره عتبه نشینان درگاه اعلی مهبط ارواح صدور و مصعد معالی الامورست بنده را هر لحظه آه آتش آمیز صاعد میشود و اشک طوفان انگیز هابط می نماید و اگر چه حاسه بصر کی در مشکاة حدقه و زجاجه طبقه موقوفست از انوار غره زاهره کی مصباح عالمیانست وقت را محروم است بحمد الله کی خیال بی خیلاء شهر یاری

بر شفاف دل کی حجاب شفاف دارد پر تو نیر اعظم بلك نور روح القدس
می افکند و دل خون آلود را چنانکه گل شکر در آفتاب پرورند بنور خالص
می پروراند و چون می شنود کی علو درجات جهانداری بر تزییدست و
(اسباه) [اسباب] جاه و جلال معد و اشغال دین و دولت در سلک زیادت منتظم
بنده از سرشک خرمی بر صفحات رخسار نقش لله الحمد می نگارد و از روی
شادمانگی بر سران جهان گردن می افرازد و در قفای روزگار نعره ظفر
می آغازد و می (خواهی) [خواهد] کی (بعرض) [بعوض] دستار سر
بر اندازد و اگر دست رسیدی و مقدرت داشتی بسواد شب بر بیاض روز بلك
بسواد دیده عقل بر بیاض پیکر روح تهنیت نامه نوشتی چه امسال حضرت
عظمی را عظم الله شانها دو سعادت از یک فرصت از فتوح روزگار حاصلست
یکی آنکه شرفه شروان شرفها الله سعادت تازه بازیافت از وصول کوکبه
علیا و مویکب اعلاء خداوند جهان ملک ملوک الزمان اغسطس معظم هر قل
اعظم بطلمیوس اجل فیلقوس عدل جلال الدوله علاء المله مالک رقاب العظما
عظیم الدنیا سلطان النصارى ناصر السلاطین سید القیاصره مؤید البطالسه
مهجن الاکاسره ملقن الاساقفه قیصر المطلق معین ثلث فرق امین الانجیل
و معوانه حسام المسیح و برهانه مظهر العدل و الجود مفخر آل داود نعمان
الایام کھف آل بهرام ادام الله ملکه و عظمته و دیگری تازه شدن آفاق
بمورد ورد مضاعف کی تا اکنون در غنچه غیب مضمربود و ضمیران معرف
کی ضمیر آسمان مضمربود همی داشت یعنی صبح دولت دمیدن و نور اقبال
رسیدن و کشت سعادات (خواستہ) [خوشه] کشیدن و نور حدقه مرادسر
بر زدن و نور حدیقه ملک از کمایم کمال شکفتن و زهاب چشمه آمال
گشادن و موهبه قدسی و تحفه غیبی رسیدن و ماه نوی کی ذات البروج نه

فلك جهان ندارد از منزل (منزل) نه ماهی روی نمودن و مجاهدت روزه داران انتظار سپری شدن و نوبت عید جهان آرای آمدن بولادت یوسف آفرینش و شمع و چراغ بینش در تاج العالم انسان عین الامم با کوره الزمان بکر دوران هلال الدوله الغر ربيع الحضرة الشما زهرة الحیوة الدنيا خلف ناصر الخلفا سالله تاج السلاطين هرمزد نوشین روان راستین رستم دستان سیستان آرای مسعود محمود هندگشای جوهر کان جهاندارى عبره بستان شهر یاری قره العین جهانیان فلذة الکبد سامانیان ثمره الحیوة ایرانیان دانه سلیمان روزگار مردمه چشم بلیس تاج دارالملک ابن الملک ابن الملک فی الانام طراز آل بهرام بهرام گورگیر کی بغایت قصوی اعمار رساد بنده بهمگی دل و جان درین تهنیت کی موافق نیت و مطابق امنیت آمد مستغرق بود همی ناگهان امیر اجل مبعجل اکرم اخص اخلاص مؤتمن ممکن بدر الدوله شمس الحضرة اختیارات الملوك والسلاطين سید الخواص منبع الاخلاص فخر الحواریین مجد القیسین سیف الرهایین بهجة القیاصه صفوة الاساقفه صفی المسیح ملک الندما امیر الصید وردنا ارشده الله تعالی وایده و هداه چون دولت بی بهانه و بخت یگانه از در بنده در آمد و فرمان معلی کی عوذه ارواح است جهانیان را برسانید و توقیع اعلا کی تمیمه اوقات است بنده را بر حاضران عرض کرد بنده بر عادت معهود پیش فرمان معلی اعلاه الله چون آسمان پشت دوتا گردانید و چون آفتاب روی بر خاک مالید و توقیع معظم را چون آستان بیت الله و حجر اسود بوسیدن گرفت و چون مصحف بر سر نهاد و در وقت امیر شکار خلعت فاخر ملکانه بیرون آورد چنانک فضل ربیع بازادگان آستان دادی یا فضل ربیع بنوزادگان بستان دهد قبا و کلاه شاهوار در بنده پوشیده آری امیر شکار را عادت باشد کی

هرسال باز سپید قبا و کلاه در پوشد همانا کی بنده را بفر وصول فرمان عالی شهباز دانش یافت قبا و کلاه در بنده پوشید اما زنگل زرین دریغ داشت وقید و خلخال نتوانست کردن بنده تا اکنون دریم غریبی (غریبی) غراب سیاه گلیم بود امروز سپید باز قباپوش کلاه دار شدست و اینک در کسوت طاوسی عمدا طوطی شکر خای ثنا و بلبل نغمه سرای دعا گشته و همان می گوید کی برادر ملک گیلان گفت ملک سعید شهید فریبرز را افاض الله علیه الرحمة کی از فرضه گیلان قاصدی را بخدمة حضرت شروان لازلت محفوفة بالمعالی آمده بود ملک فریبرز جهت اورا خلعتی تمام بیش بها فرستاد در وقت در پوشید و هیچ احترام درو نیامد و هیچ وحشت بدو راه نیافت و بجای بنشست و جامه دار را کی رساننده خلعت بود گفت زمین بوس و خدمت بحضرت عالیه برسان و بگو کی بنده می گوید کی همیشه چنان پادشاه کامکار و سرور تاج دار بادی کی چنین عاطفتها نمائی و تشریفها فرمائی تا بندگان سرزده بدان تشریف سرافراز شوند و السلام اما بنده میگوید کی در نیک کرداری و نیکو کاری بحقیقت دعای خالص تعبیه است. چه نیکی و نیکوئی را زبانیست فصیح کی حرف و صورت در آن ننگجد و نطق آن زبان باری عزاسمه در یابد معطی نیکو کار را بدعای سایل حاجت نیست چه عطای او پیش از سایل بحضرت ربوبیت رفته است شکر رسانیده و دعا گفته و السلام بنده را با این همه اشفاق و انفاق و اجمال و اجلال کزان بارگاه عزت و جلال اجله الله و اعزه فرمودند دو بیت بر بدیهه و ارتجال نه لایق حال در زبان آویختست و معنیش نمی داند کی چیست و نخواست نبشتمن منهی خاطر و مفتی ضمیر می گوید کی بنویس و آن دو بیت اینست:

خاقانی هرچ خوش نفس تر باشد نزد همه خلق هیچ کس تر باشد

چون ماه که از چاردهم درگذرد هر شب ز گذشته بازپس تر باشد بنده را در سیاق سخن معلوم نیست کی این دو بیت اینجا چه بکارست ضمیر مشرق ملك المشرق این معنی بهتر داند درین وقت کی صوب تبریز را مکان مکه است بوجود خدیجه الكبرى و شرف مدینه است به حضور ام المؤمنین بوصول موکب عالی خدر معظم و ستر مکرم مجلس مقدس خداوند ولیة النعم ملکه کبری ست عظمی اجله متبتله مجاهدۀ ناسکه راشده مرشده محققه عالمه عادلہ مؤیده مظفره منصوره عصمة الدنيا والدين صفوة الاسلام والمسلمين رضیة الخلفاء المهتدين مع القابها الثامنة اعلى الله تدرها و شرح صدرها بنده بخدمت آستان بوس بارگاه ملکه کبری عصمة الدنيا والدين صفوة الاسلام و المسلمین دامت عزتها رسید و عهد بندگی را تجدید کرد و دوکرت برخاست و روی بر خاک زمین نهاد چنانکه ناظران اثر خاک بر جبین بنده بدیدند و غرض بنده آنکه عصمة الدنيا والدين مد الله ظلها حکمی نکند چه بنده بهر خطه کی هست عاشق صادق و دولتخواه و دوست داراست حضرت علیاء خدایگان معظم خاقان اعظم را لازال مظفراً منصوراً و همه اکابر و اکارم عراق و همه افاضل و امائل آذربایجان بصدق بندگی و صفای دوستداری بنده مثل می زنند و دیگران را شکست می کنند و تهجین می آغازند و بنده می گوید :

من دولت شاه شرق خواهم و آفاق جزین سخن ندارد
دارد همه چیز شاه لیکن دولت خواهی چو من ندارد

در تحریر این خدمت همان تقریر می کند و اعلام می دهد کی در دیگر خدمات سابقه سر جمله عزیمت و سر فذلك نیت بنده را آنست کی بعد الیوم آلودگی خویش بحضرت پاك شروان عمرها الله و اعلاها

نیارود چه آرایش گلخنیان زشت به آرایش گلشنیان بهشت خم نتوان
 کرد و پیل را در مسجد الحرام و خوک را در مسجد اقصی ره نتوان داد و
 کرکس مردارخوار را بر مایده سلیمان و خر مکس هرزه بانگ را بر (خالان)
 [خوان] عیسی نتوان نشانند بنده بنده است بهر طرف که خاطر است و
 باطل کاران خیره گوی را حلال کرده است هر چه گفته اند و خواهند گفت
 و میدان بریشان فراخ گذاشته و عنان گشاده و پای در رکاب عزیمت نهاده
 و بروداع کلتی دل خوش کرده بعد ازین بهیچ بقعه بیش ازیک هفته اقامت نباشد
 و توقف صورت [نبندد] (بندد) اما واثق است بهمت بلند و رای روشن
 جهاننداری نصره الله کی حکم عالم و محک علوم است و فاروق حق و باطل:
 نیک شناسد آسمان آب تو ز آتش عدو

فرق کند محک دین بولهی ز بوذری

دمنه اسد کجا شود شاخ درمنه سنبله

قوت موم و آتشی طبع ز قوم و کوثری

جواب بدگویان و بدآموز سهلست اما بنده عارف صوفی صفتست

مکافات بدان بید کردن شیمت او نیست مذهب او اینست :

آنرا کی قفامان بزند دست بیوسیم ز آنکس غمینیم غم او بگساریم

مضی هذا الفصل ورجعنا الی المقصود جناب مجد حریم عز مجلس اسمی

امیر اسفهلار اجل عادل سائس کبیر معظم مؤید مظفر منصور حسام الدوله
 والدین ناصر الاسلام و المسلمین جمال الامه کمال الامه غرس السلطنه ذخر الخلفاء
 المرضیین عمده اعظم السلاطین سید و لاة العجم ظهیر الملوک العالم ملک
 الامراء الترك مؤید انصار الملك سپهدار ایران مرزبان آذربيجان پهلوان
 عراق تهتمن آفاق ادام الله ایامه و اسبغ علیه انعامه در شیوه دولتخواهی

و دوست داری و طریق خلدت ورزی و خدمتکاری و صدق موالات و کمال مصافات هزار چندانست کی بود و همه روزبیشه محامد زاهره خدایگان معظم خاقان اعظم نصره الله تعالی رطب اللسان می باشد و بیاد کرد او کزان حضرت عالیه اعلاها الله تعالی فرمودند سر بر آسمان می فرازد و سرمایه مباحات از آن می سازد و این فصل همانا کی امیر اجل مبعجل اخص اخلص اکرم مکرم شمس الحضرة مقدم الکبرا اختیار الملوك و السلاطین دامت سعادت بهتر شرح تواند دادن ان شاء الله تعالی کی مصحوب اقبال بخدمت بارگاه اعلا پیوندد و شرح دهد و السلام ظلال سعادت و انوار مکرمت ملک رحیم مشفق مالک ملک المشرق خدایگان معظم خاقان اعظم جلال الدینا والدین ملک الاسلام و المسلمین کی مورث الزمان اعظم الدوران افسر خدای کشور گشای برقمه جهان و جهانیان ابدالدهر فایض و گسترده باد حسبنا الله وحده ابدأ و الصلوة علی نبیه محمد و آله جداً .

نامه شماره دو خاقانی به اخستان بن منوچهر خاقان شر و ان:

رسالة اخرى اليه ارسله العبد الداعي الخاقاني الحقايقى

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی قباب معالی و جناب عالی خدایگان مطلق پادشاه بحق خسرو راستین کی خسرو زمان و زمین ملک رحیم مشفق مالک ملک المشرق و هاب مغنی مغنی اریحی غازی موحد مهتدی مجتهد مجاهد مرابط قاهر مقتدر مقسط افسر خدای کشور گشای جلال الدینا و الدولة والدین ملک الاسلام و المسلمین ملیک الامه الغرا کھف الامه الشما ناصر الخلفاء المهتدین قاهر

الخلفاء المعتدین تاج اعظم السلاطین حامی الغزاة الموحدين ماحی الطغاة الملحدین محیی المملكة عمدة السلطنة عدة الخلافة مولى الاكاسره قاصع الجبابره قاصم القياصره اول ملوك الخافقین اعدل عظماء المشرقین كيقباد الهدى اسکندر الورى مهدي الوقت فى البلاد ظل الله فى العباد سيدقرون الامم صاحب قرآن العالم ملقن نوشین روان مهجتن نعمان كيومرث الزمان اعظم كيان وارث اشكانيان سايس ساسانيان اقليم گشای توران ديهيم خدای ايران متبوع آل بهرام محسود پرويز فى الايام خلاصه دورالفلك ناسخ آل برمك عنصر السعادتین زبدة الجلالتين ذواتناجين ملك الرحمة فى الدنيا المظفر من السماء درعلتورتبت جهانداری وحصول اهبت كامكارى وتازه داشتن ملك وملت وبرافراشتن دين ودولت ساليان ابدیونند باد و ذات معظم ايران خدای جهان خدیو كى نورخاصه سعادات و خلاصه موجودات است طرازنده ممالك ومكارم ومعالي سردارملوك واکارم و اعالي احرار بلاد عالم طوقدار انصار سواد اعظم پيشكار زمان و زمين بمكان جهانداری اعتداد جهان و جهانيانرا باستان شهریارى اعتضاد فلك مامور و زمانه منقاد وايزد تعالى كفيل مناجح مراد بنبيسه النبيه وعترته وذويه.

خدمتگار دولت خواه زمين خدمت را بر خسارجان بوسه می دهد و درمواسم خدمتگارى سنت خضوع را اقامت می کند و خاك آستان معلی را ببوسیدن رطب حواشی می دارد و اوراد دعاء خالص را تمیمة اوقات می سازد و بدست بوس عالی كى ظلمت یافتگان نیاز را چشمه آفتابست متمعش تر از نیازمندان چشمه حیوان می باشد و حضرت علیاء را كه كعبه شهر یاران وعید جهانداران است بورود این موسم شریف عید مبارك باد می گوید بلکه موكب عید را بدریافت خدمت آستان معلی تهنیت می کند

و اگر ناسکان ملت حنیفی بقرب جوار کعبه عرب که بیت الحرام اسلامی است احرام گرفته و وقفه یافته اند خدمتگار و الحمد لله کی مواقف درگاه عالی اعلاه الله در حریم کعبه عجم کی بیت الحرام بهر امیانت احرام (می کرد) [می گیرد] و لیک عبودیت می زند و جان قدسی بدل نفس حسی قربان می سازد ان شاء الله تعالی کی بشرف داغ قبول مستظهر شود و درین وقت که همی نابیوسان سعادت بخش و دولت رسان مثال عالی اعلاه الله تعالی ثانیاً بخدمتگار مخلص رسانیدند خدمتکار پیش آن موهبت رحمانی و فتوح آسمانی کی با کوره طوبی و روضه انف بهشت بود آنگاه سجدهات شکر گزارد و پیشانی را زمین فرسای گردانید و از هر حرفی درازی و درر و از هر لفظی غریب و غرر از خار کرد و مسرت مثنی و مبرت مضاعف دریافت چه در ما تقدم بکرات سیراب کاس مکرّمات شده بود اکنون مستغرق این تحیات و مست و غرق این اریحیات گشت و بر مضمون اشارات فرخ جهانداری نصره الله تعالی کی از فرط خدمتکار نوازی و اشفاق فرموده بود بقدر کلال طبع و فتور خاطر و ضعف رویت و قوف یافت در باب بازخواست صوفیانه معاذ الله کی خدمتگار دولتخواه خود را با همه سفاسف نظری و سافل گهری آن درجت شناسد و آن محل داند کی امثال این اندیشه بر خاطر نارد گذرانیدن چه خدمتکار مرید صادقست و حضرت علیا نصرها الله تعالی مراد مطلق مرید ثابت قدم را بامراد سیّار هم بنفیر و قطمیر نقاب و عتاب نرسد و اگر وقتی کبیره ای عوداً بالله از مراد حاصل شود و مرید از آن بوی کفر شنود فی المثل و ایمان نپندارد در دعوی ارادت دعی ملحق باشد نه داعی بحق :

گرم بتیغ جفای تو ذره ذره کنند نه مرد درد تو باشم گرت گناه نهم

واصناف مریدان سه فرقت بیش نهاند مرید محبت است و مرید صحبت و مرید خرقه خدمتکار هر سه هست چه از خلوص نیازمندی محنت کش محبت است و شرف خاک بوسان آستان معلی یافته و خرقه اخلاص خدمتکاری که شعار حسن عهد دوستان است از درون پوشیده :

کان پیران کاسمان سر و شند خرقه ز درون خلق پوشند

و صدق رغبت مرید بدوری و نزدیکی قالب و دیری و زودی حضور نسبتی ندارد چه کمال اخلاص مرید در غیبت زیادت از آن دیدار آید که در حضرت چنانک اخلاص خدمتکار کی در بوادی سفر بیش از آن دیده اند که در نوادی حضر و بر صحت این دعوی همه باشندگان اقالیم شاهد عدل اند خدمتکار را و ذلك من فضل الله تعالی له المنه علی ذلك و خدمتکار تاجان آلوده بیک نفس در آمد و بیرون شد حیوة گرو دارد عاشق جانباز و صادق سر انداز خواهد بود خاک آستان معلی را :

تا بمویی زنده ام جان آن تست بر سر هر موی فرمان آن تست

و اگر از سر سجاده خدمتکاری قدم زاستر گذارد و از ربه دوستداری رقبه بیرون آرد بعوض نطق اسلامیان ز نار رومیان بر میان دارد و بجای رداء ملت بر اهیمی ازار کفر آزاری شعار سازد و از حیلت توحید عاطل نماید و بهمه مذاهب معطل باشد و از قراین حرام پدید آمده پدرش عودک عمود آزمای و مادرش ارغوان زعفران سای بوده و هذا فصل لاینقضی الی یوم الفصل اما تا تواند آرایش خویش بحضرت مقدسه جهاننداری نصره الله تعالی نرساند و از دور با خاک آستان معلی عشق می باز دو از نسیم اذفر که بمشام آرزو می رسد تسنیم او فر می یابد و بدوست داری آن حضرت علیا ثبت الله دولتها نفر د می نماید و بر همه سران گردن می افرازد و این دو بیت می آغازد:

دانی که من از جهان ترا دارم دوست
 تا جان دارم به جان ترا دارم دوست
 هر چند مرا تو دوست دشمن داری
 رغم همه دشمنان ترا دارم دوست

مباد کی خدمتگار بعد الیوم قربت خدمت ملوک طلبد خاصه شریفت
 همه ملوک عالم چه هر کرا شرف بیش سیاست بیش با چشمه اطفال بازی
 کنند و با دریا مردان گستاخی نیارند کردن هر آفت کی می رسد نتیجه
 قرب است اگر آدم صفی الله نداء لاتقر با هذه الشجرة فتكون امن الظالمین
 از نخست شنوده بودی و دست بخوشه نبردی هر گز دانه آن (خوشه)
 [خوشه] دام پای او نگشتی و داس آن خوشه در دیده حال او نشکستی
 غایت علم که ملکه ملایکه است این بس که لودنوت قدرا نملة لاحترقت:
 چیست عاشق را جز آن کانش دهد پیر وانه را

اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا
 اگر تیر فلک نزدیکی تیغ آفتاب نجستی هر گز چون پیکان در آتش
 نافته نشدی و نسوختی و سپر بر آب نیفکندی چه سهیل و دیگر اجرام
 نوابت کی دور دست افتاده اند از قرب آفتاب باری از سوختن آمن السرب اند
 و منزله الذات و اگر بمعنی باز بیند کار سنگ معدنی دارد که اگر چه در
 صمیم حال از مشاهده عین آفتاب محجوبست اما نور جهان تاب را قابل
 می باشد بحمد الله کی حضرت علیاء خاقان اعظم نصره الله تعالی بر ذروه
 مکارم جهان داری آفتاب نور بخش است و خدمتگار آن سنگ به ستواری
 صورت بعد از این قبول انوار ازین قبیل خواهد کردن کی نمود والسلام
 درین ساعت کی فرمان عالی تریاق فاروق است جهانیانرا جامع همه عوافی

و حاوی شفاء وافی بخدمتکار سقیم دل رسید و برهان عیسوی نمود قرب
پانزده روز بود که امیر اجل مبعجل بظلمیوس محترم فیلسوف قنلیقوس
اکرم بدرالدوله الغرا شمس الحضرة الشماء فخر کبراء النصارى بهجة القیاصه
صفوة الاساقفه مجد العسین زخر الریین انیس الحواریین حافظ الانجیل
عالم ثلثة اقایم صفی المسیح ملک الندما امیر الصید وردنا ارشده الله وایده
بروفق امید و آرزو و بر حسب اختیار و مراد بجانب مراغه تحویل کرده
بود اگر چه مدتی زمام اختیار بدست نداشت بحمد الله کئی بفرغت خاطر
و رفاهیت حال خرم وقت و آسوده دل رفت چه فراوان نوازش و انعام و
اکرام یافت از جناب مجد و حریم عز مجلس بزرگوار امیر سپهسالار اجل
عادل ساینس مؤید مظفر حسام الدوله والیدین ناصر الاسلام و المسلمین
جمال الملة کمال الامة نصیر الدوله عرس السلطنة زخر الخلافة صفوة
الخلفاء المرضیین بهجة عظماء السلاطین سید ولایة العجم ظهیر ملوک العالم
ملک امراء التړک مؤید انصار الملك سپهدار ایران پهلوان عراق و مرزبان
آذربيجان نهمت الزمان ادام الله ایامه و اسبع علیه انعامه چه مهتری
بلند همت صافی عقیدت حمید سیرت پاک سریرت است و انصاف توان داد
که تا خدمتکار سفر می کند در بیضه عراق و دیار بکر و ربیع و شام ندیده است و
نه شنیده هیچ والی ساینس و امیر منصف عدل گستر رعایا پرور چون مجلس
بزرگوار امیر سپاه سلار حسام الدین دام ظلّه و اگر نه چنین قاهری سیاس
بهیبت و باس بودی بادیو مردم روزگار لعمر الله کئی اگر مهدی آخر الزمان
از آسمان زمین آمدی دجال گوهران دوران را مالش نتوانستی دادن و
تسکین آتش ظلم و فتنه کردن در جمله خدایش همچنین موفق دارد و طراز
سعادت و عنوان دولتها امیر سپهسالار حسام الدین است کئی دوستدار و

دولتخواه حضرت علیاء خدا یگان معظم خاقان اعظم جلال الدین والدین والدین است نصره الله تعالی و همه روز بذكر فایح حضرت علیاء حقیقاً الله بالنصر اسماع جهانیان را معطر و معنبر می دارد و هر کرا می بیند از رعایاء بیت الشرف شروان حیاها الله و احیاءها ببقاء الملك المعظم دام مظفر اتمعهد می فرماید و مراعات می کند و تیمار بواجبی می دارد و چون امیر بدرالدوله و ردنا بسلامت باز گردد و بخدمت دستبوس اعلی جهاننداری شاهنشاهی خاقان اکبری لازال مظفراً منصوراً پیوندد تواند بود که مکرّمات امیر سفهسلار حسام الدین را شرحها دهد که اسماع و طباع اکارم و اکابر را از آن شگفتی حاصل آید ان شاء الله تعالی حاجب اعز اخّص اشرف نورالدین مبارز الاسلام شجاع الملوك فخر الخواص و الحجاب طاشی دام عزه چون پیش تخت معلی جهاننداری نصره الله و اعلاه رسد زمین بوس بی اندازه و دعا و ثناء تازه ایراد کند از زبان خدمتگار دوستدار و السلام انوار جاه و جلال و ظلال فضل و افضال حضرت علیاء خدا یگان مطلق پادشاه بحق خسرو راستین کیخسرو زمان و زمین ملک رحیم مشفق مالک ملک المشرق و هاب مغنی مفتی قاهر مهتدی جلال الدین والدین ملک الاسلام و المسلمین ملیک الامّة الغرّاء خلیفة الله فی الارض و ناصر الخلفاء اول ملوک العالم سلفاً و خلفاً کیومرث الزمان اعظم کیان وارث اشکانیان سائس ساسانیان اقلیم گشای توران دیهیم خدای ایران عنصر الجلالین ذوالتاجین ملک الرحمة فی الدنیا المظفر من السماء برقمه جهان و جهانیان فایض و گسترده باد الی یوم یطوی السماء حسبنا الله و حده ابداً و الصلوة علی النبی محمد و آله جداً .

نامه شماره يك خاقانی به سيف‌الدین بکتمر :

ایضاً من انشائه

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمه خادمه حسان العجم الخاقانی الحقایقی

سعادت رسان مفاوضه موكب مجدد مجلس اسمی امیر سپاه سالار
 اجل کبیر مطاع موفق سخی مؤید مظفر اریحی زاهد مجاهد مرابط
 سیف‌الدوله والدین ناصر الاسلام والمسلمین صفوة الخلفا المهتدین عمدة
 الملوك والسلاطین سید الامراء العادلین خاتم الزمان تهمتن ایران پهلوان
 تغور آذربيجان اعدل الخافقین اکرم المشرقین غیاث الحجج والحرمین
 ذوالسعادتین که در زنده گردانیدن مکارم ومعالی ملجاء اکرام واعالی باد و
 ذات اشرف باشراق انوار اقبال ابدالدهر آراسته روزگار و مرفه بال بکتمر
 و خادم رسید و امداد مبرّت و مواد مسرت رسانید مبهج ارواح (منتج)
 [مهیج] ارتیاح گشت و چون موعده ورد و موعده عید غریب آمد غرایب
 درغرایب و رغایب در رغایب و خادم از شرف وصول آن یتیمه بحر معانی
 و تمیمه نحر معالی منشور اقبال در سر دستار نهاد و گنج سعادت بر سر
 دستارچه بست و اگرچه داعی را که خادم داعی از مفارقت رکاب میمون
 بر جگر داشت مرهم نهاد و نوازش داد اما (معطشی) [تعطشی] را که از
 نیازمندی خدمت داشت مبرع بیود و گذارش فرمود و کهمتر و داعی بعد از
 اشک شور وداعی ریختن در اشک شیرین بشاشت ریختن آمد و باندازه
 صد هزار لطایف اریحیات که در تضاعیف آن تحیات تضمین فرموده بود
 سلام و خدمت و ثنا و مدحت مجدداً فرستاد و دعای فلك فرسای و ثنای

زمین پیمای بر صفحات اذکار روان داشت و تازه گردانید و چون آوازه سلوت رسان رسید که هوکب مجدد مجلس اسمی که آفتاب ذرّه مکلام است بیت الشرف جلال و اوج کمال آسمان سیادت بارگاه معظم خسرو راستین کیخسرو زمان و زمین ملک بخش ممالک ستان خلیفت پناه سلطان نشان مالک ملک العرب والعجم اول ملوک العالم ملک الامه الفراعنه كهف الملة السماء ناصر الخلفاء المهتمين قاهر الخلفاء المعتدين كاسر الاكاسره قاصم القياصره محیی الجود والباس مؤید آل سلجق و آل عباس خلاصه دور الفلك ناسخ آل برمك اعظم اتابك نصر الله اعلامه ونصر ایامه یافت بر موجب این اتصال سعد معلوم کرد که تهمتن دوران حضرت کیخسرو و زمان رسید و خضر عالم بجوار اسکندر ثانی مستأنس گشت و بهرام رمیده بخدمت پر ویز اسلام آرمیده شد و حاتم طی بقریب ملک نعمان مکان مغبوط یافت و روح مجسم بعقل مشخص و نجم ازهر بنیر اعظم و سحاب الطاف بیجر اخضر و چشمه حیوان بچشمه کوثر و طور شاهرق بکوه قاف و نیل زاخر بدریاء محیط پیوست و الحمد لله علی هذه البشایر شکرا و خوانده آمده است کی میر محمود سبکتکین در مفتوح حال خویش سیف الدوله لقب داشت چون بخدمت ملک رضی سید سامانیان نوح منصور پیوست از آن حضرت در افروخت و سعادهای تازه دریافت و دولتهای بی اندازه بدست کرد امروز بحمد الله تعالی ذات اشرف مجلس اسمی سیف الدوله والیدین باسم و لقب و محمدت و مکرمت و وارث عهد محمود سبکتکین است و ذات مقدس جهاندار معظم اتابك اعظم نصر الله وعظم شانه بمقدرت و مکانت هزار ملک رضی سامانی حقیقت است که مجلس اسمی از آن حضرت علیا و ساحت کبری نور الله و مد ظلها بر وفق نیت و حسب امنیت صد هزار غنایم عزت و

فتوح رتبت آذخار کرده باشد ان شاء الله تعالی بر کافه معتقدان خدمت و صادقان مودت فرض عین است که بر مبشران این سعادت عظمی بتهنیت جانها نثار و ایثار کند که موکب مجدد مجلس اسمی از قرب جوار کعبه عزت و قبله مکینان باز رسد و هم در وقت احرام اخلاص گرفت و در حریم کعبه عجم و قبله کیان و بر مکینان یمنن مجاورت مستسعد گشت الحمد لله الذی اضحک بعد ما ابکی و اعاد بعد ما افنی لعمر الله کی کهتر و خدام که لذت این بشارت یافت در بشره بشریت و لباس انسانیت نکنجید و در وقت سجدهات شکر گزارد و جبین را در مقام خضوع زمین فرسای گردانید و خواست که خدمتی مشبع و مشروح تضمین کند که متضمن دقایق دوستداری و طرایق خدمتکاری باشد و از اسرار ولای خاطر و صفای ضمیر بیشتر اعلام کند و از لوعت فراق زدگی عهد خدمت و از فرط نیازمندی زمان زلفت حکایت آغازد اما قاصدان بتعجیل بیرون آمدند و درنگ چندان نموده که رکض الخیل جنبیه بجنبیه بصحراباز بخورد تا جوف اللیل سفینه بسفینه بدریا باز رسد لاجرم خادم در اتساع خرق افتاد و از مکنونات ضمیر در عقد موالات شرحی بواجبی نتوانست دادن و نیز اندیشه پا در فرا پیش خاطر گذشتن گرفت و ادب تخفیف پای در میان آورد و دست بر دهان ترجمان خاطر نهاد و سر عنان قلم باز کشید تا بدین لمعه مختصر اختصار افتاد و بر دعاء اخلاص آمیز اختصار کرده آمد و ختم افتاد و السلم .

زندگانی موکب مجدد مجلس اسمی امیر سپاه سالار اجل عادل
کبیر مطاع موفق سخی اریحی سیف الدولة و الدین ناصر الاسلام و المسلمین
صفوة الخلفاء المرضین عمدة الملوك و السلاطین سید (العراء) [الامراء]

العادلین ملجاء الحجیج والحرمین ذوالسعادین درحیازت مجد ومعالی و اکرام موالیان موالی ابد الایام وسجیس الیالی باد وآفریدگار عزاسمه درکل احوال جلی وخفی حفیظ حفی بالنیبه النبیه واصحابه وزویه همانا که قلم شریف مجلس اشرف صدر اخلص اخص مؤتمن ممکن محترم مکرم همام الدین کافی الاسلام اکفی الکفاة وسیدا لاکفا مجد الصدور ذوالمعالی دامت ایامه مشرقه نقش الحال در خدمتی که نویسد عذر کهتر وخادم را از جوار عز و جناب مجد مجلس اسمی اسماء الله تعالی وتوره تمهید درخواهد ان شاء الله تعالی مجلس ما نوس خواجه اجل اکفی اکمل معن مفن ربیب الدین عزیز الاسلام و المسلمین بهجة الدولة الغراء صفوة الحضرة الشماء امیر الکتاب مفخر اولی الالباب مجد الصدور مفخر الوزراء عمدة الکفاة وعدة الکبرا دامت فضایله تامه وفواضله عامة بفر اوان سلام وآفرین وبسیار درود مخصوص ومحفوظ است ایزدش در ظل سعادت و نور سیادت موکب مجلس اسمی اسماء الله تعالی مؤید العز ومخلد العمر گرداناد .

نامه شماره دو خاقانی به سیف الدین بکتمر :

این نامه بحضرت ملک سعید شهید عادل سیف الدینا والدین ناصر الاسلام والمسلمین ظهیر الملوک فی العالمین عادل الخافقین عمدة الاعاظم السلاطین محیی المکارم شاه ارمن بکتمر قدس الله روحه فرستاد :

زندگانی حریم مجد مکرم مجلس اسمی انور امیر سپهسالار اجل عادل کبیر مطاع سید سخی اریحی زاهد مجاهد مرابط موفق مقسط مؤید مکرم موقر معظم مظفر سیف الدینا و الدولة والدین ناصر الاسلام و المسلمین عدّة خلفاء المهتدین عمدة اعاظم السلاطین محیی المکارم فی العالمین ظهیر الملوک العادلین ملک الامراء الصالحین غرس السلطنه زخر

الخلافه اعدل الخافقین اکرم المشرقین افتخار الافاق پهلووان عراق
 مرزبان آذربایجان تهمتن ایران (عنان) [غیاث] الحاج و الحرمین ذو -
 السعادتین در تازہ ایام دولت و برافراشتن اعلام نصرت و بر آوردن نهال
 مکرمت و گستردن ظلال معدلت سالیان ابد مدت باد و ذات مقدس که
 حاتم دین است و نعمان اسلام. بکر آفرینش و با کوره ایام از مفاوضه عین
 الکمال محفوظ و کمال ملاحظه عین الله ملحوظ و بلند سران کله دار را بمکان
 اسمی مباهات و افتخار و سر آمدگان فضیلت و هنر را به ظل ظلیل التجا و استظهار
 و ایزد عز اسمہ در کل حالات کافی مهمات و کافل مرادات بالنبی المختار و
 آله الاخیار .

خادم سلام و خدمت از خلوص خلّت و خاطر اخلاص پرورد و سینه
 صفا پیوند کما عهد بر دوام می فرستد و صحیفه معانی را بدیباچه محامد زاهره
 می نکارد و صفحات اوقات را بفهرست ثناء فایح می طرازد و بجناب معظم
 و جوار مکرم و مشافهه اشرف و مفاکبه الطف که فاکهه ارواحست بغایت
 نیازمند و متعطش می باشد و چون اخبار سلوت رسان ادامه الله میرسد که
 موکب مجدد مجلس اسمی مجده الله و اسماء از اتساع جاه و ارتفاع پایگاه
 و تجدد مناصب علیاء و مراتب شماء چه در افزای شکوه و ابهت حاصل
 آمدست خادم از خرمی این اخبار بعوض دستار سر درمی اندازد و جهت
 حفظ و کلاّت را فواتح و قوارع می پردازد و دعاء اخلاص آمیز صدق پیوند
 می آغازد و از هم نفسان صفا که جلساء الله اند دعوات آسمان پیمای عرش
 فرسای در میخواهد تا بامداد دعاء مخلصان که راکب ظهر اللیالی است
 قبول قاید و استجابت ردیف آن هجوم عین الکمال از کمال مناصب مجلس
 اسمی مصروف و مدفوع گردد ان شاء الله تعالی و بعد ما که ممالک عراق را

عمر الله ارکانها و عمر سکاها بردست قاصدان اوهام بصبح و شام تهنیت می فرستاد و وصول کو کبه مجد مجلس اسمی که تعظیم فرمای آن اقلیم بودست و اکنون (بعهد) [به عود] همایون [مسیرک محمود و عودک احمد] خطه آذربایجان (حفه) [حفها] الله بالعدل و الاحسان هم تهنیت می کند که حضور جهان آرای مجلس اسمی نور الله و اسماء خطر افزای این خطه خواهد بود لاریب درین وقت کی صدای بلند نامی در تجویف هوا افتاد و آوازه فرخ باسماع باشندگان اطراف رسید که موکب مجد و کوکبه مجلس اسمی مجده الله و اسماء از اقلیم عراق عنان گران معاودت فرمود و از پیش تخت آسمان سایه عرش پایه خدایگان مطلق جهانیان بحق کیخسرو و منظر زال مخبر اسکندر آیت خضر درایت دارای ملک و ملت داور دین و دولت ملک بخش ممالک ستان خلیفه پناه سلطان نشان مالک ملک العرب و العجم ملک الملوک الملك و الامم محیی الجود و الباس ملجاء آل سلجق و آل عباس زبده دوران الفلك الاعظم اتابک نصر الله لواه و نضر اولیاه بفرخ اختری سرسبز و خرم و مکرم و معظم خواهد رسیدن با صد هزار اجلال و اجمال چون سحاب فیاض و بحر مواج هم عنان هیبت و هبت و هم رهان صولت و صلت چنانک سعد اکبر از ذروه سرطان باز رسد و خضر پیغمبر علیه السلام از حد چشمه حیوان و زال زراز موقوف عنقا و عنقا از پیشگاه سلیمان و رستم دیوبند مازندران گشای از پیش تخت کیخسروی و حجر بن وایل سرافراز یمن از حضرة مجد مصطفوی علیه السلام بل که چنان افراشته قد می آید که ذات مصطفوی علیه السلام از نشانه گاه قاب قوسین است خادم را از ورود این بشارت در حال انفاس شکر پیوند چرخ زنان بگریبان آسمان رسیده و اشک طرب رقص کنان بدامن زمین پیوست و از غایت

شادمانگی جای آن داشت کی بر انفصال روح بترسد چه حقیقت است که ازسها و شادی نابیوسان چنانک از صدمه غم ناگهان بعیداً عن الساحة السامیه انفصال روح تواند بود علی الجمل والتفصیل مشتاقان خدمت را اغلب ظن چنان بود که موکب اسمی اسماء الله بدین جانب گذر فرماید هر يك را شاخص البصر فرو مانده تا کوکبه مجد از کدام طرف روی نماید و خادم نیز اگر چه سفری در پیش داشت جهت زیارت اصفیا را هم منتظر بود تا بموافقت دیگر دوستداران دولت متعهم الله ببقاء المجلس الاسمی روح پاك را بعرض جسد آلوده باستقبال کوکبه مجد مجلس اسمی فرستد و سعادت اجتماع دریابد و بغبار معنبر از موکب اسمی اسماء الله [اكتحال کند] در وقت خبر دادند که کوکبه مجد مجلس اسمی بسه فرسنگی از چهار حدود تبریز عنان بگردانید و آفتاب وار بشرفه بیت الشرف محروسه معظمه عظمها الله و شرفها ببقاء مالکها پیوست و اقامت فرمود خادم خواست کی تهنیت نامه نویسد و روئین دژ میمون را بمعاددت اسفندیار عهد و قلّة البرز مبارک را بحضور فریدرن و فلک چهارم را بصعود مسیح مکارم و بهشت هشتم را بمکان ادیس معانی تهنیت کند و خاطر مجلس اسمی را روحه الله و اسماء با یاد دهد که وقت وداع همایون بر زبان خادم فال سعادت پیوند چگونه گذشت بیت :

ز دفتر فال امیدم چنان آمد که من گفتم

زقرعه نقش پندارم چنان آمد که من خواهم

انتهاز فرصتی می کرد که خدمتی نویسد چه سوايق دوستداری را بلواحق خدمتکاری مشفوع کردنی بود و شعار اتحاد را بدئار و داد مقرون گردانیدنی و دقیقه صفایوری بشناگستری رسانیدنی و بطانه آشنایی را

بظهاره دل نمائی آراستنی چنانک سنت مخلصان خدمت تو اند بود چون
 اختیار کرد که بخدمتی پیش دستی کند همی ناگهان از حام مشاغل و
 اقتحام شواغل در راه آمد و در وقت از دارالضرب شروان حیاها الله و
 احیاها ببقاء سلطانهها موب عالی خدر معظم و ستر مکرم ملکه ایرانیان
 مخدومه سامانیان معصومه ساسانیان زبده کیان زبده (کیان) [برمکیان]
 عصمة الدنيا والدين صفوة الاسلام والمسلمين ابنة الملك الشهيد افریدون
 رحمة الله ومد ظلها بدين طرف پیوست سایه همایون بر همگنان گسترده
 وسفرا و رسل از بارگاه معظم خاقان اعظم رحیم مشفق مالک ملک المشرق
 جلال الدنيا والدين ملك الاسلام والمسلمين ملك الرحمة في الدنيا المظفر
 في السماء نصر الله و [اظفره] [ظفره] و از درگاه معلی شهریار جهان ملک
 ملوک الزمان مفخر بقراطیان افسر داویدیان اغسطس اعلم هرقل اعظم
 بطلمیوس اعدل فیلقوس اکمل جلال الدولة الغرا سلطان النصاری حسام
 المسيح وبرهانه امین الانجیل ومعوانه هداه الله وارشده لمصالح الدين و
 الدنيا بخادم آمدند باقر او ان نوازش و تشریف خادم پروری چنانک در آینه
 ضمیر مثل آن صورت نبستی و در خریطه خاطر جنس آن جای گیر نیامدی
 خادم از مکاترت آن اقبال دهشت افزای در اضطراب افتاد قریب یکماه
 بمراعات این طایفه مشغول بود تا بالطف الحیل ایشانرا گسیل کرد و عذر
 نارفتن را تمهید درخواست چه تبریز باقر الجوار مجلس اسمی که کعبه
 فضایل و قبله فواضل است خادم را هزار بار از شروان شریفتر مینماید و
 خواست کی عنان قلم ارسال کند و بعضی از صدق مصافات و صفاء موالات
 که در ضمیرست با ملاء دل و ترجمانی زبان بنویسد و شرح دهد خبر دادند
 که عرض مجلس اسمی را که روح مشخص است مبارک عارضه ای طاری شده

است خادم را در ساعت آنش وسواس از نهان خانه سینه پیام دماغ زبانه زد و اعصاب مادت رسان از کار باز ماندند و انامل قلم گیر قوت قلم گرفتن نداشت و الشفیق بسوء الظن مولع تا در وقت چون دولت بی نهایت مفاوضه روح بخش راحت رسان از دوات خانه مجلس اسمی اسماء الله تعالی بخادم رسید و آوازه بشری رسان شایع گشت که عارضه سریع النفوذ یمن عوافی و شفاء وافی مبدل گشت الحمد لله علی ذلك شکرآ خادم صدقات دادن از رأس مال عمر بر خویشتن فریضه گردانید و روزه سالیان نذر کرد و با روزگار صلح آغازید چه سلامت عرض مقدس و عافیت نفس انفس مجلس اسمی نور الله ایامه عذر خواه غدرو روزگارست اگر چه اطناب خدمت به غایه الغایات رسید توقع است والسلام که صدر کافی عالم بارع اروع اکفی ریب الدین کافی الاسلام یمین الدوله لسان الملوك والسلاطین فخر الصدور المکرمین سید کفاه الدوران نابغه الزمان دامت ایامه مشرفه مشرقه بعد از قبول تحیت و آفرین وافر و ثناء وافی عذر کهنتر را وقت اداء ایراد این خدمت مطول از حضرت شریف مجلس اسمی انور لا زال منوراً تمهید درخواهد ان شاء الله تعالی .

سعادتی که ثمره نهال آن ابدالدهر و سجیس الیالی بر دوحه بلند نامی بمکارم و معالی دیدار (وصا) [نثارو] ایثار روزگار مجلس اسمی امیر سپهسالار اجل اعدل کبیر مطاع سیف الدوله و الدین ناصر الاسلام و المسلمین ملک الامراء العادلین عدة الخلفاء المهتدین عمدة اعظم السلاطین (عنان) [غیاث] الحجج و الحرمین ذوالسعادتین باد و حوادث آسمانی از روزگار انور مدفوع و مصروف و حسبنا الله وحده ابدأ و الصلوة علی النبی محمد وآله اجمعین .